

دو فصلنامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۶، شماره ۲، (پیاپی ۸۷/۲) پاییز و زمستان ۱۴۰۲

مقاله علمی - پژوهشی

صفحه ۳۹۵ تا ۳۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۰۳

بررسی تاریخ تحولات سیاسی و نقش حاکمیت طالبان بر پایه داستان بادبادک‌باز خالد حسینی


آیات کنعان^۱، سیده مریم ابوالقاسمی^۲، قدرت‌الله طاهری^۳

چکیده


تحولات سیاسی فراوانی در چند دهه اخیر در کشور افغانستان رخ داده است. جنگ‌های داخلی، انقلاب‌ها، روی کار آمدن حکومت‌هایی با ساختار فکری و سیاسی متفاوت، بخصوص طالبان، نمونه‌ای از این تحولات به شمار می‌رود که تأثیرات آن بر سرنوشت آحاد جامعه غیرقابل انکار است. نویسندگان معاصر افغانستان در آثار داستانی خویش جلوه‌هایی از این تأثیرات را منعکس کرده‌اند. به‌عنوان نمونه خالد حسینی در داستان بادبادک‌باز روایت‌گر سامان درهم‌ریخته سیاسی جامعه افغانستان و سرنوشت آدم‌هایی است که در این جامعه بی‌ثبات گرفتار آمده‌اند. در این مقاله سیر تحولات سیاسی و نقش حاکمیت طالبان و تأثیر آن را بر سرنوشت مردم افغانستان بر پایه داستان بادبادک‌باز خالد حسینی بررسی و تحلیل می‌کنیم. خالد حسینی، نویسنده‌ای واقع‌گراست که از نزدیک نابسامانی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه خود را در قالب حوادث و شخصیت‌های داستانی به تصویر کشیده است. نتایج حاصل از این پژوهش که به شیوه توصیفی - تحلیلی انجام گرفته، حاکی از آن است که اختلافات قومی و نژادی، تبعیض و فاصله طبقاتی، جنگ و آوارگی، کشتار، ناامنی، مهاجرت، فقر اقتصادی، وضعیت تأسف بار زنان و کودکان، بیماری‌های جسمی و روانی، اعمال قوانین ظالمانه، از بین رفتن ارزش‌های انسانی و رکود فرهنگی از بارزترین نتایج و تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم دگرگونی‌های سیاسی به شمار می‌رود که حیات مردم افغانستان را با چالش‌های جدی مواجه کرده است. درواقع می‌توان این داستان را چکیده‌ای از تاریخ معاصر افغانستان دانست، داستانی که حوادث چند دهه افغانستان، از زمان کودتا علیه ظاهر شاه تا وقایع پس از یازده سپتامبر (۲۰۰۱ م) را با روایت و طرح داستانی مؤثر به تصویر کشیده است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات داستانی افغانستان، خالد حسینی، تحولات سیاسی، حاکمیت طالبان، مردم افغانستان.


Kanaanayat@gmail.com

 ORCID: 0009-0001-4561-5717

M_abolghasemi@sbu.ac.ir

 ORCID: 0009-0009-7480-7492

Gh_taheri@sbu.ac.ir

 ORCID: 0000-0003-0928-5148

 doi 10.48308/HLIT.2024.234557.1290

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.



Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

Investigation of the History of Political Changes and the Role of Taliban Rule in Khaled Hosseini's Novel *The Kite Runner*


Ayat Kanaan¹, Maryam Abolghasemi², Ghodratollah Taheri³

Abstract


Afghanistan has witnessed several transformations throughout the last decades. These shifts, which have undeniably had a diverse array of undeniable repercussions on the Afghan community, encompass civil wars, armed conflicts, and the establishment of new governments with different ideological and political frameworks, particularly the emergence of the Taliban. The consequences of these developments are depicted in the literary works of contemporary Afghan authors. For example, Khaled Hosseini's novel, *The Kite Runner*, portrays the intricate political system, the unstable society, and the destiny of those confined within it. The primary aim of this article is to investigate the political changes and the role of the Taliban government and its influence on the fate of Afghans, as depicted in this novel. As a realistic author, Khaled Hosseini has closely observed a broad spectrum of events and endeavoured to convey the social, economic, political, and cultural dysfunctions of his community through the characters and events of his works. The findings of this descriptive-analytical investigation reveal that the most evident and consequential political factors that impacted individual lives are racial and ethnic disparities, class-based discrimination, warfare and displacement, acts of murder and massacre, feelings of insecurity, migration, economic poverty, the deplorable condition of women and children, physical and mental illnesses, the implementation of repressive legislation, the erosion of human values, and cultural stagnation. These are the outcomes of political shifts that made the Afghans face serious challenges in life. *The Kite Runner* can be construed as an outline of the chronicle of modern Afghanistan, which depicts occurrences spanning decades in the country, commencing with the insurrection against Zahir Shah and concluding with the consequences of the September 11 attacks; the book is characterized by an impactful storytelling and plot.

Keywords: Betrayal, Forough Farrokhzad, Simin Behbahani, Shahriar, Rahi Mo'ayyeri


1. PhD Candidate of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran, email: Kanaanayat@gmail.com


 OrcID: 0009-0001-4561-5717

2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran, email of the corresponding author: M_abolghasemi@sbu.ac.ir

 OrcID: 0009-0009-7480-7492

3. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran, email: Gh_taheri@sbu.ac.ir

 OrcID: 0000-0003-0928-5148

 doi 10.48308/HLIT.2024.234557.1290



Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

۱. مقدمه

افغانستان به‌عنوان بخش جدانشده‌ای از جامعه فرهنگی و سیاسی ایران کهن در شمال شرق، اهمیت استراتژیک فراوانی دارد، زیرا از یک سو متصل به تمدن‌های خاورمیانه است و از سوی دیگر با تمدن‌های هند و چین و آسیای مرکزی پیوند خورده است. افغانستان امروزی به‌عنوان کشوری با هویت سیاسی مستقل در قرن هجدهم میلادی ظهور کرد و شامل مناطقی از پنجاب تا بلوچستان بود، که جمعیتی فاقد هویت سیاسی، زبانی و نژادی محسوب می‌شد. اما مرزهای سیاسی دقیق افغانستان از اوایل قرن بیستم تثبیت شد (نک: گریگوریان، ۱۳۸۸: ۲۵). این سرزمین در گردش تاریخ دیرپای خود به‌کرات مورد هجوم و حملات مختلف قرار گرفته و طمع کشورهای مختلف را برانگیخته است. سال‌های ۱۹۲۱ تا ۲۰۲۰ م (مصادف با سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۹۹ ش) نه‌تنها برای کشور افغانستان بلکه برای منطقه خاورمیانه و حتی تمام دنیا، دوره‌ای مهم از نظر معادلات سیاسی و اجتماعی بوده است. بخش عمده‌ای از انقلاب‌ها و اتفاقات جهانی در حدود همین دوره زمانی اتفاق افتاده، به‌گونه‌ای که پدیده استعمار و تلاش قدرتهای نوظهور غربی برای تصاحب بخش‌های غیر اروپایی جهان و متعاقب آن جنگ‌های خونین جهانی اول و دوم در همین دوران به وجود آمد. دو قدرت بزرگ روس و انگلیس به مرزهای افغانستان نزدیک شدند و رویدادها و حوادث رنج‌آوری را برای مردم این سرزمین رقم زدند. بدون شک تسلط بریتانیا و روسیه بر کشور افغانستان، از مهم‌ترین اسباب سیه‌روزی‌های این ملت بوده است.

به‌جرات می‌توان گفت که در سرزمین افغانستان سرعت تحولات سیاسی و اجتماعی در صدساله اخیر در مقایسه با بسیاری از کشورها کم‌نظیر است. نظام‌های سیاسی و حکومتی متفاوت، چندین جنبش سیاسی و اجتماعی و مردمی و حزبی، چندین کودتا، تجربه جنگ و آوارگی، مردم افغانستان را به‌تازگی و غافل‌گیر کرده است. مردم افغانستان به‌سبب جنگ دچار فقر شده‌اند و حتی زنده بودن، برای آن‌ها چالشی همیشگی محسوب می‌شود. علاوه بر این موارد، در زمان استقرار طالبان محدودیت‌های فراوانی در عرصه هنر و فرهنگ اعمال گردید. هنر و موسیقی ممنوع شد و بسیاری از دست‌ساخته‌های گران‌بهای تمدن کهن بشری تخریب گردید.

سال‌هاست که کشور افغانستان برای همگان تداعی‌گر بی‌ثباتی، آوارگی، جنگ و خونریزی است اما حقیقت این است که این کشور پیشینه فرهنگی دیرینه‌ای دارد و با وجود همه مشکلات و نابسامانی‌ها، در عرصه‌های مختلف فرهنگی فعالیت‌های قابل‌توجهی انجام گرفته است، از جمله این فعالیت‌های فرهنگی داستان‌نویسی است. جریان داستان‌نویسی در افغانستان از آغاز تا دوره معاصر فراز و نشیب‌های زیادی داشته

که البته این دگرگونی‌ها با تغییر نظام‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور مرتبط است. روند پویایی داستان در هر زمانی شکل خاصی داشته و تقریباً در تمام دوره‌های داستان‌نویسی افغانستان، داستان‌ها تحت تأثیر شرایط سیاسی نوشته شده‌اند؛ تا میدانی برای نمایش اوضاع سیاسی و اجتماعی باشند.

۲. نگاهی اجمالی به داستان‌نویسی معاصر افغانستان

به گفته برخی از محققان، عمر این گونه ادبی مدرن (داستان) به اوایل قرن سیزدهم خورشیدی بازمی‌گردد و «روی‌هم‌رفته این نوع ادبی در ادبیات افغانستان هشتاد سال عمر دارد.» (ره‌نورد زریاب، ۱۳۸۴: ۳۵). آغاز داستان‌نویسی در افغانستان به دوران شاه امان‌الله خان برمی‌گردد و این دوره، مصادف با دوره شکوفایی فرهنگی است (یارشاطر و همکاران، ۱۳۸۲: ۱۳۲). در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲ ش تعداد داستان‌ها از نظر کمی، زیادت‌تر و محتوای آن متنوع‌تر گردید و نوشتن داستان کوتاه از این دوره آغاز شد. «از خصوصیات این دوره می‌توان به حرفه‌ای‌تر شدن نویسندگان در پردازش ریخت و ساختار داستان‌ها اشاره کرد و اینکه نویسندگان بیشتر به مسائل اجتماعی پرداختند و نگاهشان دقیق‌تر شده است.» (قادری، ۱۳۸۷: ۸۶).

فضای باز سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، در فاصله سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ به پیشرفت ادبیات داستانی سرعت بیشتری بخشید و داستان کوتاه نیز رونق چشم‌گیری یافت و با استقبال خوبی روبه‌رو گردید. جدی‌ترین داستان‌نویسان افغانستان در همین دوران با تکیه بر تجربه‌های سال‌های گذشته به شکل نیمه‌حرفه‌ای وارد عرصه داستان‌نویسی شدند و جایگاه داستان کوتاه را در ادبیات معاصر افغانستان تثبیت کردند. (نک: محمدی، ۱۳۸۸: ۱۵۸). پس از کودتای کمونیستی در افغانستان (۱۳۵۷ ش) ادبیات در افغانستان متحوّل گردید و در پی آن داستان‌نویسی نیز تحت تأثیر شرایط وقت قرار گرفت. بعد از این کودتا، دو گرایش در ادبیات افغانستان به وجود آمد. نخست: رئالیسم سوسیالیستی که مورد تأیید حکومت بود و نویسندگان بسیاری آن را پذیرفتند و بعد از تشکیل «اتحادیه نویسندگان جمهوری دموکراتیک افغانستان» در سال ۱۳۵۹ با حمایت حکومت، رونق بیشتری گرفت (نک: انوشه، ۱۳۸۱: ۳۸۶)؛ و گروه دوم نویسندگانی که به علت نپذیرفتن شرایط اجتماعی و فکری جامعه، مجبور به ترک افغانستان شدند و ادبیات داستانی مهاجرت را به وجود آوردند.

در دهه شصت هجری، برخی از داستان‌نویسان افغانستان در داخل کشور بیکار نشستند و به نوشتن ادامه دادند، ولی از سبک ادبیاتی که در آن دوره رواج داشت پیروی نکردند. در دهه هفتاد با شروع جنگ‌های

بررسی تاریخ تحولات سیاسی و نقش حاکمیت طالبان بر پایه داستان بادبادک‌باز خالد حسینی (ص ۲۹۵-۳۱۸) آیات کنعان و همکاران ۲۹۹

داخلی افغانستان و بحران‌های سیاسی و تحولات اجتماعی سیر داستان‌نویسی در این کشور نیز با فراز و فرودهایی همراه بود. سیاست‌های ممیزی حکومت‌های استبدادی و فشار دولت‌های ایدئولوژیک، داستان‌نویسی افغانستان را راکد کرد و از نفس انداخت.

در دوره طالبان، تعداد بیشتری از نویسندگان افغانستان مجبور به مهاجرت به کشورهای مختلف شدند. از این رو نویسندگان جدیدی پس از مهاجرت شروع به کار کردند و در کنار نویسندگان قدیمی که بیشتر به کشورهای غربی پناه برده بودند، به ادبیات داستانی پرداختند. از این سال‌ها به بعد هر چه ادبیات داستانی داخل افغانستان ضعیف‌تر می‌شد ادبیات مهاجرت رونقی بسزا می‌یافت. مضامین و موضوعات بیشتر داستان‌هایی که در این دوره، در خارج از کشور نوشته شد جنگ و تبعات آن بود (شجاعی، ۱۳۸۵: ۳۱ و ۳۲). بعد از تحولات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و سقوط امارت اسلامی طالبان بسیاری از نویسندگان مهاجر به افغانستان برگشتند.

۳. پیشینه تحقیق

در باره پیشینه موضوع مقاله نیز باید اذعان کرد که درباره ادبیات داستانی افغانستان آثاری به رشته تألیف درآمده که بخش عمده آن به مباحث نظری و معرفی ادوار داستان‌نویسی معاصر افغانستان اختصاص دارد که محمدی در کتاب تاریخ تحلیلی داستان‌نویسی افغانستان (۱۳۸۸) آن را به شش مرحله تقسیم کرده است. قادری داستان‌نویس معاصر افغانی نیز در اثرش با عنوان روند داستان‌نویسی در افغانستان (۱۳۸۷) سیر تحول داستان‌نویسی را در افغانستان از آغاز تا دهه هشتاد بررسی کرده است، همچنین احمدی در کتاب ادبیات پارسی مدرن در افغانستان (۲۰۰۸) به بررسی موضوعی می‌پردازد که ادبیات مدرن افغانستان نسبت به وقایع اجتماعی و سیاسی این کشور داشته. البته در این سه کتاب اشاره مستقیمی به آثار خالد حسینی نشده و فقط ادوار داستان‌نویسی معاصر افغانستان مورد بررسی قرار گرفته است. از میان مقالاتی که به صورت خاص به بررسی داستان بادبادک‌باز پرداخته‌اند، می‌توان به مقاله غیائی (۱۳۹۱) اشاره کرد. نویسندگان در این مقاله جدال قومی و تفاوت‌های فرهنگی درون‌مرزی و فرامرزی را بررسی کرده‌اند. همچنین مقاله نوروزی و همکاران (۱۳۹۳) تأثیر عوامل جامعه‌شناختی در شکل‌گیری شخصیت‌های داستان و شخصیت‌پردازی را در آن بررسی کرده است. معبودی و مؤذنی (۱۳۹۷) در مقاله خود این رمان را از منظر روش ساختگرایی گلدمن بررسی کرده‌اند.

۴. زندگی و آثار خالد حسینی

خالد حسینی (۱۹۶۵ م) پزشک، نویسنده و داستان‌نویس را می‌توان از جمله نویسندگان موفق معاصر در بین فارسی‌زبانان به شمار آورد. او متولد افغانستان است اما به دلیل شغل پدرش (دیپلمات) کودکی خود را در فرانسه و نوجوانی‌اش را در آمریکا گذراند. خانواده او بعد از آغاز جنگ شوروی در افغانستان، از آمریکا پناهندگی سیاسی گرفتند. در سال ۱۹۹۶ جناح افراطی طالبان کنترل افغانستان را به دست گرفتند و حکومت وحشیانه‌ای را بر مردم تحمیل کردند و پایگاهی برای تروریست‌های ضدغربی ایجاد کردند. حقوق زنان که در حکومت‌های گذشته به گونه نسبی رعایت می‌شد، همراه با تمام هنرها و فرهنگ‌ها کاملاً حذف گردید، بنابراین خالد خود را موظف می‌دید تا از اوضاع کشورش قبل و بعد از جنگ و دیکتاتوری طالبانی سخن بگوید و در قالب داستان، فجایع و اتفاقات و حوادث سرزمینش را به جهانیان معرفی کند. در سال ۲۰۰۱ با تشویق همسر و پدر همسرش، تصمیم گرفت یکی از داستان‌هایش را به رمان تبدیل کند؛ اما زمانی که ایالات متحده و کشورهای متحدش عملیات نظامی خود را در افغانستان آغاز کردند، او از این کار منصرف شد، اما با شکست طالبان، نگارش داستان خود را برای جهانیان مهم‌تر از هر زمان دیگری احساس کرد. از او سه داستان مهم با نام‌های «بادبادک‌باز»، «هزار خورشید تابان» و «کوه‌ها طنین می‌اندازند» منتشر شده که به زبان انگلیسی نوشته شده است.

با توجه به این توضیحات مسئله اصلی این مقاله، بررسی تأثیر تحولات سیاسی بخصوص حاکمیت طالبان بر سرنوشت مردم افغانستان بر پایه داستان بادبادک‌باز است و تبیین این نکته که حوادث و دگرگونی‌های مختلف سیاسی در چند دهه اخیر بر روی زندگی شخصیت‌های مختلف داستان (انسان افغانی) از جنبه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، خانوادگی، امنیتی و حتی سلامت جسمی و روحی و روانی چه تأثیری بر جای گذاشته است؟

۵. پیام و محتوای داستان بادبادک‌باز

عنوان داستان به زبان انگلیسی «The kite runner» است که در زبان فارسی «بادبادک‌باز» و در افغانستان «کاغذپران‌باز» ترجمه شده است. این داستان در سال ۲۰۰۳ م در نیویورک و پس از زمان کوتاهی در لندن به چاپ رسید. این داستان تاکنون به چهل‌ودو زبان برگردانده و در ایران توسط مهدی غبرائی (سال ۱۳۸۴ ش) به زبان فارسی ترجمه شده است. بادبادک‌باز از نظر زمانی به چند دوره تاریخی و سیاسی سرزمین افغانستان و

بررسی تاریخ تحولات سیاسی و نقش حاکمیت طالبان بر پایه داستان بادبادک‌باز خالد حسینی (ص ۲۹۵-۳۱۸) آیات کنعان و همکاران ۳۰۱

از نظر مکانی، به دو قسمت جغرافیایی (افغانستان و ایالات متحده آمریکا) اشاره دارد. حوادث این داستان در شهرهای کابل و هرات افغانستان و ایالت فرمونت ایالات متحده آمریکا رخ می‌دهد و بخش عمده آن دربرگیرنده حوادث بین سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۶ م - ۱۳۵۳ تا ۱۳۷۵ ش است. ماجراهای این رمان قبل از حمله روسیه به افغانستان آغاز و با حمله آمریکا در سال ۲۰۰۱ م به پایان می‌رسد، یعنی حوادث سه دوره تاریخی افغانستان را در بردارد: دوره اول به‌روزهای آخر پادشاهی ظاهر شاه و سرنگونی او بازمی‌گردد و دوره دوم به زمان اشغال افغانستان توسط روس‌ها (۱۹۷۹) و دوره سوم به بعد از سال ۱۹۹۲ یعنی دوره استیلای طالبان اختصاص یافته، درواقع خالد حسینی با نگارش این داستان نابسامانی‌های سیاسی و تبعات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه افغانستان را به تصویر کشیده است.

امیر شخصیت اصلی داستان و راوی آن است. حوادث داستان از دسامبر ۲۰۰۱ به روایت امیر (راوی) و با گذشته‌نگری (فلاش‌بک) شروع می‌شود. امیر که در هنگام روایت داستان سی‌وهشت‌ساله است با تماس تلفنی دوست پدرش (رحیم خان) از پاکستان و درخواست او برای دیدارش، به یاد اتفاقات و حوادث دوران کودکی خود در افغانستان می‌افتد و روایت داستان را آغاز می‌کند. ماجرای این داستان درباره دو پسر افغانی است که در اثر بلایای جنگ از هم جدا شده و هر یک مسیر متفاوتی را در زندگی تجربه کرده‌اند. همچنین درون‌مایه‌ها و مضمون این داستان دربردارنده زندگی امیر و پدرش به‌عنوان دو مهاجر در ایالات متحده آمریکا و نیز تنش‌های قومیتی میان پشتون‌ها و هزاره‌هاست. بازی بادبادک که از سرگرمی‌های معروف افغانستان است و در هر زمستان در کابل مسابقه آن برگزار می‌شود، دستمایه‌ای برای یک سری حوادث و اتفاقات داستانی می‌شود. این داستان بازتاب نحوه زندگی مردم در ادوار پرماجرایی تاریخی و سیاسی جامعه افغانستان است.

۶. سیری در تاریخ تحولات سیاسی افغانستان

سیر تحولات سیاسی افغانستان نشان می‌دهد که این کشور در چند دهه اخیر، شاهد حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی متعددی بوده که هر یک چند صبحی بر این سرزمین سلطه داشته و به‌سرعت جای خود را به حکومتی دیگر واگذار کرده‌اند. ازجمله این تحولات و نظام‌های سیاسی به قدرت رسیدن ظاهر شاه است. در سال ۱۹۳۳ محمد نادرشاه ترور شد و پسرش محمد ظاهر شاه در ۱۹ سالگی به سلطنت رسید؛ او ۴۰ سال سلطنت کرد. سلطنت او در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ م دوران رونق اقتصادی بی‌سابقه برای افغانستان بود. محمد ظاهر شاه به قصد مدرن کردن افغانستان به اقدامات اقتصادی و سیاسی، تأسیس سیستم

قانون‌گذاری دموکراتیک، طراحی نوین آموزش و پرورش مبادرت ورزید (نک: کاظم، ۲۰۰۵: ۲۳۴). در سال ۱۹۷۸ کودتایی با ماهیت مارکسیستی در افغانستان به وقوع پیوست. این کودتا به دست دو حزب چپ‌گرایی خلق و پرچم صورت گرفت (سیستانی، ۱۹۹۵: ۸۴). بدین ترتیب حکومت افغانستان به حزب دموکراتیک خلق رسید. حکومتی که از آن با نام حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان یاد می‌شود (مصباح‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۹۵)؛ اما مدتی نگذشت که نظام کودتا نیز ماهیت ظالمانه خود را آشکار کرد و به شورش عمومی در کل کشور انجامید. افغانستان به دلیل اهمیت استراتژیکی فراوانش، غیرقابل چشم‌پوشی بود. در مدت ۲۰ ماه پس از کودتا، اتحاد جماهیر شوروی کمک‌های خود را به رژیم وقت افزایش داد و با دخالت نظامی مستقیم به حمایت از آن پرداخت (جانسون، ۱۳۸۰: ۳۴). اتحاد جماهیر شوروی فرد کمونیستی به نام ببرک کارمل را در افغانستان حاکم کرد. ولی مردم در سال ۱۹۸۹ موفق شدند ارتش سرخ روسیه را از کشور خود بیرون کنند. فروپاشی نظام شوروی و انتقال قدرت به مجاهدین، مصادف با تحولات جدید سیاسی در افغانستان بود.

البته حکومت جدید حاصل تصمیم حکومت پاکستان با پشتیبانی آمریکا، از طریق چند سازمان بود (نک: مارسدن، ۱۳۷۹: ۷۰). نزاع بر سر کسب قدرت بین مجاهدان به جنگ‌های داخلی کشیده شد. این نبردها در نهایت سبب تسلط طالبان در سال ۱۹۹۶ بر افغانستان شد. «ظهور طالبان از وقایع پیچیده و مرموز در تاریخ معاصر کشور افغانستان است. گروهی که در رأس آنان مردمانی برخاسته از عقب‌افتاده‌ترین مناطق افغانستان قرار داشتند، قیام کردند و مدعی حقانیت خود و بطلان هر ادعای دیگر و هر نوع برداشت دیگری از اسلام بودند. آنان در برابر خواست‌های جامعه جهانی موضع منفی و خصمانه گرفتند و به نام تطبیق شرع با شلاق به جان مردم افتادند و به نام تطبیق احکام دین، بر ملت و بر دین جفا کردند و در پایان کار، حتی نزدیک‌ترین یارانشان نیز آنان را تنها گذاشتند» (مژده، ۱۳۸۲: ۱۱). وقتی که طالبان در ۱۹۹۶ کابل را فتح کردند نجیب الله رئیس‌جمهور سابق و قدرتمند افغانستان را پس از دستگیری با شکنجه به قتل رسانده و سپس جسد او را در ملأعام به دار آویختند (رشید، ۱۳۷۹: ۱۲۴). طالبان به علت اینکه تجربه مدیریتی سیاسی نداشتند، نه فقط در محدوده تحت تسلط خود به ایجاد نظم و کنترل اجتماعی و سیاسی موفق نشدند، بلکه خود به هنجارشکنی‌های محلی، قومی و طایفه‌ای به شکل گسترده‌ای دامن زدند (صفاری، ۱۳۹۵: ۲۵۴). در ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ م، احمدشاه مسعود، رهبر ائتلاف شمال توسط القاعده ترور شد. در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایالات متحده آمریکا مورد حمله تروریستی به برج‌های دوقلوی تجارت جهانی و پنتاگون قرار گرفت که منجر به کشته شدن حدود ۳۰۰۰ نفر شد. جورج بوش پسر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا «جنگ علیه ترور» را در واکنش به حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز کرد و جنگ او شامل حملات هوایی به افغانستان در ۷

بررسی تاریخ تحولات سیاسی و نقش حاکمیت طالبان بر پایه داستان بادبادک‌باز خالد حسینی (ص ۲۹۵-۳۱۸) آیات کنعان و همکاران ۳۰۳

اکتبر ۲۰۰۱ بود. (نک. علی‌آبادی، ۱۳۹۵: ۱۰۱۹ تا ۱۰۲۱). حمله آمریکا به افغانستان بساط طالبان را برچید و دولتی غرب‌گرا با میراثی از مشکلات سیاسی و اجتماعی به وجود آورد.

۷. تحولات سیاسی و تأثیر آن بر سرنوشت مردم افغانستان بر پایه بادبادک‌باز

در چند دهه اخیر جامعه افغانستان شاهد حوادث و تحولات سیاسی فراوانی بوده که بخش اعظمی از این حوادث همواره به‌عنوان مانع و سدی بر سر راه پیشرفت مردم جامعه قرار داشته، این عوامل بازدارنده حتی در شکل‌گیری و رشد شخصیت نوع انسان نیز نقش بسزایی داشته است. محدودیت‌های اجتماعی، قوانین تحمیلی، آداب و سنن دست و پا گیر، و همچنین تبعیض نژادی و قومی که از جانب نظام‌ها و حکومت‌های مختلف در دهه‌های اخیر بر افغانستان تحمیل شده از جمله موانعی است که انسان افغانی با آن مواجه بوده است. در این داستان نیز ما شاهد انواع و اقسام این‌گونه ناهنجاری‌های ناشی از تغییر و تحولات سیاسی هستیم. از آنجایی که تأثیر مستقیم و غیرمستقیم تحولات سیاسی را بر روی مسائل اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی نمی‌توان انکار کرد، بنابراین در این داستان به ترتیب بسامد و کاربرد، به نقش مؤلفه‌های سیاسی و تبعات آن بر جنبه‌های مختلف زندگی شخصیت‌های داستان خواهیم پرداخت.

۷-۱. تبعیض نژادی و قومیتی

از آنجا که کشور افغانستان کشور چند قومیتی است و فرایند اجتماعی‌شدگی و ملت‌شدگی را هنوز به‌درستی طی نکرده است با روی کار آمدن هر یک از اقوام و به دست گرفتن قدرت سیاسی شاهد بروز سیاست‌های تبعیض نژادی فزاینده هستیم؛ بنابراین از جمله ناگوارترین سیاست‌های نظام‌های حاکم بر افغانستان که تأثیرات مخربی را بر ساختار اجتماعی مردم این سرزمین وارد کرده نوع نگرش و دیدگاه آنان درباره اقلیت‌های قومی و مذهبی است. این پدیده ناگوار که در این کشور بیش از هر جای دیگری رخ می‌نماید در جریان دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی شکل گرفته و موجب عدم درک متقابل مردم از یکدیگر شده است. خالد حسینی در داستان بادبادک‌باز، تبعیض قومی و نژادی دو قوم اصلی افغانستان - یعنی پشتون‌ها و هزاره‌ها - را به‌وضوح به تصویر کشیده است. پشتون‌های سنی مذهب در افغانستان از قدرت و نفوذ و ثروت برخوردارند. در مقابل قوم هزاره که شیعه‌اند و اقلیت جامعه را تشکیل می‌دهند در طول تاریخ این کشور همواره مورد اذیت و آزار پشتون‌ها قرار گرفته‌اند. «پشتون‌ها از نظر تعداد جمعیت بزرگ‌ترین دسته قومی در افغانستان به شمار می‌روند» (کورنا، ۱۳۸۳: ۱۷). یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که از افغانستان به‌عنوان «موزاییک

قومیت‌ها» یاد کرده‌اند. بیش از ۵۰ قومیت در افغانستان شناسایی شده است، این قومیت‌ها از گذشته‌های دور، بر سر مسائل محیطی درگیرهایی داشتند. اهمیت مسئله قومی در افغانستان در آن است که در دهه‌های اخیر و به‌خصوص پس از کودتای مارکسیستی نور محمد ترکی و اشغال کشور به‌وسیله ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی و شکل‌گیری جهاد اسلامی، قومیت‌های غیر پشتون در موقعیت جدیدی قرار گرفتند (نک: خانمی خسروشاهی، ۱۳۸۳: ۱۱ و ۱۲).

تنش و تعصب بین اقوام افغانستان یعنی اقوام پشتون و هزاره جلوه بیشتری دارد. از مفاد داستان می‌توان دریافت که مردم از نظر قانون و حقوق اجتماعی برابر نیستند. مثلاً حسن و پدرش (از قوم هزاره) نوکران خانواده امیر (از قوم پشتون) به شمار می‌روند. علی، شخصیت دیگر داستان از قوم هزاره است و نوکری معلول است که مسخره خاص و عام شده و فاقد احترام و حقوق انسانی و اجتماعی است. «صورت علی و طرز راه رفتنش موجب ترس بعضی بچه‌های کوچک‌تر همسایه می‌شد؛ اما مشکل اصلی بچه‌های بزرگ‌تر بودند. آن‌ها در خیابان دنبالش می‌کردند و وقتی می‌شلید ادایش را درمی‌آوردند...» (حسینی، ۱۳۸۵: ۱۴). ریشه این تبعیض را می‌توان فارغ از نگرش سیاسی به نوع تفکر متعصبانه جامعه افغانستان و نحوه آموزش آن در مدارس نیز مرتبط دانست. در مدرسه امیر و در کتاب‌های درسی‌شان به‌ندرت به تاریخ هزاره‌ها اشاره شده و از این طریق این قوم به‌شدت به حاشیه رانده شده‌اند و حتی تاحدی نامرئی هستند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱۵). درواقع، اختلافات آن‌قدر عمیق است که حتی پس از حمله و سلطه اتحاد جماهیر شوروی، هزاره‌ها همچنان مورد تحقیر هم‌وطنان خود و نظام حاکم قرار گرفته‌اند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱۳).

در داستان بادبادک‌باز، تمایل باطنی امیر این است که فارغ از قومیت، دوستی خالصانه خود را با حسن حفظ کند اما خویشان و نزدیکانش، او را به‌خاطر دوستی با حسن ملامت و مسخره می‌کنند و این موجب می‌شود تا او درن‌هایت دوستی خود را با حسن انکار و حتی او را خدمتکار خود قلمداد کند. آصف به امیر می‌گوید: «چطور او را 'دوست' خودت می‌دانی؟ امیر جواب می‌دهد: ولی او دوست نیست! نوکر من است!» (حسینی، ۱۳۸۵: ۴۶). پشتون‌ها حق تحصیل در مدارس مختلف افغانستان را دارند اما هزاره‌ها فاقد این حق اجتماعی هستند و فقط موظف‌اند که کارهای خدماتی انجام دهند (نک: همان: ۳۲ و ۳۳). هزاره‌ها در صورت تضییع حق، جرأت اعتراض ندارند و باید مطیع و فرمان‌بردار باشند درست مانند «گوسفندی که ذبحش می‌کنند» (حسینی، ۱۳۸۵: ۸۱). خانواده‌های پشتون با هزاره‌ای‌ها ازدواج نمی‌کنند و این امر را مایه ننگ و بی‌آبرویی قوم خود می‌دانند؛ مثلاً دوست پدر امیر (رحیم خان) مردی تنهاست که خانواده‌اش او را به سبب ازدواج با دختری هزاره‌ای ترک کرده‌اند. (نک: همان: ۱۰۳ و ۱۰۴)

قتل عام هزاره‌ها در تاریخ افغانستان و در جریان نظام‌های مختلف سیاسی پیشینه‌ای دیرینه دارد و حتی بسیاری از این کشتارها هدفمند بوده است. از جمله سیاه‌ترین ادوار تاریخی برای هزاره‌ها دوره حاکمیت طالبان است. طالبان هزاره‌ها را به دلیل پیروی از مذهب تشیع و نیز به دلیل نژاد مغولی‌شان مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند و حتی دست به قتل عام جمعی این گروه می‌زدند. در این داستان نیز شاهدیم که شخصیت‌های داستانی اهل پشتون، مانند آصف، اعتقادات نژادپرستانه دارند؛ آصف حتی در قتل عام مردم هزاره دست داشته است. در قسمتی از داستان درباره دیدگاه نژادپرستانه آصف و اعتقادش درباره هیتلر آمده: «هیتلر رهبر بود. رهبری بزرگ، مردی با رؤیاهای بزرگ، به داود خان می‌گویم اگر می‌گذاشتند هیتلر کاری را که شروع کرده بود تمام کند، حالا دنیا جای بهتری می‌شد... حالا برای هیتلر خیلی دیر شده. اما نه برای ما... و از رئیس‌جمهور می‌خواهم کاری را بکند که شاه عرضه‌اش را نداشت. یعنی افغانستان را از هزاره‌های کثیف پاک کند» (همان: ۴۵).

طالبان به تصور خود دست به پاک‌سازی نژادی و قومیتی زدند و مثلاً می‌توان به اقدام آن‌ها در سال ۱۹۹۸ در مزار شریف اشاره کرد که بسیاری از مردان هزاره را قتل عام کردند و کودکان نیز اگر جان سالم به در می‌بردند، برده جنسی طالبان می‌شدند، زنان نیز یا به کنیزی درمی‌آمده و یا مانند همسرانشان کشته می‌شدند. «طالبان بادبادک‌بازی را غدغن کردند. دو سال بعد، در ۱۹۹۸، هزاره‌ها را در مزار شریف قتل عام کردند» (همان: ۲۱۴). در بخشی از داستان آصف برای امیر نحوه قتل عام هزاره‌ای‌ها را توصیف کرده: «خانه به خانه رفتیم و مردها و پسرها را زدیم. همان‌جا جلو در و جلو چشم خانواده‌هایشان با تیر زدیمشان. گذاشتیم ببینند. گذاشتیم یادشان باشد کی هستند و مال کجا هستند. خانه به خانه رفتیم و مردها و پسرها را زدیم. همان‌جا جلو در و جلو چشم خانواده‌هایشان با تیر زدیمشان. اجساد را در خیابان رها کردیم و اگر خانواده‌شان می‌خواستند آن‌ها را دزدانه به خانه بکشند، آن‌ها را هم با تیر می‌زدیم. چند روز آن‌ها را در خیابان‌ها گذاشتیم. آن‌ها را برای سگ‌ها گذاشتیم. گوشت سگ برای سگ‌ها» (همان: ۲۷۴ و ۲۷۵). همین فراز از داستان، تصویری هولناک از تبعیض نژادی فاجعه‌آمیز را به نمایش می‌گذارد. در کلام آصف، لحنی از اعتمادبه‌نفس، حق‌پنداری مطلق و بی‌رحمی سُبَعانه مشاهده می‌شود. فجایعی از این دست نه تنها جنایت نیستند، بلکه اعمال تحقیر نیز هستند. انسان هم‌وطن را تا حد سگ تقلیل دادن جنایت نیست بلکه تحقیر انسانیّت است.

۷-۲. تبعیض‌های جنسیتی

یکی از مهم‌ترین موضوعات و دغدغه‌های نویسندگان معاصر افغانستان، توصیف وضعیت و موقعیت زنان و مسائل مرتبط با آن‌هاست. نگرش‌های جنسیتی و موقعیت زنان ارتباط تنگاتنگی با قوانین و سیاست‌های نظام‌های حاکم بر جامعه دارد. در این داستان نیز زنان با انواع و اقسام محدودیت‌ها و مصائب مواجه‌اند، به جرئت می‌توان گفت که زنان جامعه افغانستان جملگی سیاه‌بخت‌اند، آنان مطیع و تحت سلطه نظام مردسالاری حاکم بر جامعه و حکومت‌های متحجر و تمامیت‌خواه هستند. مردسالاری مبتنی بر تبعیض جنسی است؛ یعنی ابراز این عقیده که زنان ذاتاً در مرتبه پایین‌تری از مردان قرار دارند. اعتقاد به کهتری فطری زنان را «ماهیت باوری زیست‌شناختی می‌نامند. زیرا مبتنی بر تفاوت‌های زیست‌شناختی دو جنس است که بخشی از ماهیت ماندگار ما به‌عنوان زن و مرد به شمار می‌آید» (تایسن، ۱۳۸۷: ۱۵۲). نگرش و محدودیت‌های جنسیتی در افغانستان بخشی در اعتقادات و باورهای دست‌وپا گیر جامعه سنتی و پاره‌ای دیگر در قوانین نظام‌های حکومتی ریشه دارد، حکومت‌هایی که در چند دهه اخیر مستبدانه بر این جامعه حاکم بوده‌اند.

در نگرش جامعه سنتی افغانستان اگر زنی مرتکب خیانت شود و از خانه شوهر فرار کند، به معنی در خطر افتادن قدرت و سلطه مردانه است؛ و جامعه دیگر پذیرای چنین زنی نیست، حتی گریختن زن، بدتر از مردن او به شمار می‌رود. در این داستان نیز صنوبر (مادر حسن) به همراه گروهی از خوانندگان و رقاصان دوره‌گرد از خانه می‌گریزد و موجبات ننگ و عار خانواده را فراهم می‌کند (نک: حسینی، ۱۳۸۵: ۱۲).

فروستوی زنان در این داستان بسیار نمایان است هم به لحاظ حضور اجتماعی آنان و هم به لحاظ بهره‌کشی‌هایی که از آنان می‌شود. مردان زنان را تحقیر کرده و آنان را چیزی جز اشیایی برای ارضای جنسی خود نمی‌دانند، این نگرش تنها مختص مردان افغانی نیست بلکه حتی مردان و سربازان خارجی نیز تحت تأثیر فضا و محیط جنسیت‌زده جامعه، به خود جرئت چنین اهانتی را می‌دهند. در بخشی از داستان هنگامی که حسن و امیر از کنار پادگان ارتش شوروی عبور می‌کنند گروهی از سربازان روسی بلافاصله کلمات توهین‌آمیزی درباره صنوبر (مادر حسن) بر زبان جاری می‌کنند. لحن سربازان اتحاد جماهیر شوروی در مورد صنوبر بار جنسی اهانت‌آمیز و محقرانه دارد. سربازان از موقعیت برتر خود و فضایی که جامعه سنتی و جنسیت‌زده برای آن‌ها مهیا کرده سوءاستفاده می‌کنند (نک: همان).

صحنه‌ها و فضای داستان بادبادک‌باز به‌گونه‌ای ترسیم شده که انواع تبعیض‌های جنسیتی را درباره زنان می‌توان به‌خوبی دریافت؛ مثلاً دختران و زنان افغانستان (برخلاف مردان) جرأت ندارند که درباره پسران و

بررسی تاریخ تحولات سیاسی و نقش حاکمیت طالبان بر پایه داستان بادبادک‌باز خالد حسینی (ص ۲۹۵-۳۱۸) آیات کنعان و همکاران ۳۰۷

مردان موردعلاقه خود صحبت کنند، پدران با دخترانشان دربارهٔ پسران مجرد صحبت نمی‌کنند. (نک: همان: ۱۵۰).

در همین راستا دختران پیش از ازدواج نباید هیچ‌گونه رابطه‌ای با جنس مخالف داشته باشند وگرنه تحت هر شرایطی و از هر مکانی طرد می‌شوند. در این داستان ثریا دختر جوان داستان پایبند معیارهای جامعهٔ افغانستان نیست؛ او پیش از ازدواج در هجده‌سالگی همراه پسر مورد علاقه‌اش (امیر) گریخته، اما با آنکه به آمریکا مهاجرت کرده و در آنجا زندگی می‌کند همچنان مورد طعن و قضاوت و حقارت هم‌وطنانش قرار دارد. (نک: همان: ۱۶۷).

با ورود طالبان به صحنهٔ سیاسی افغانستان، نقش اجتماعی زنان افغانی کاهش چشمگیر پیدا کرد و فشار بر آن‌ها در همهٔ عرصه‌ها افزایش یافت، درواقع می‌توان گفت که زنان از صحنهٔ جامعه اساساً طرد شدند. از دیدگاه طالبان، نیازی به حضور زن در جامعه نیست؛ بنابراین از حضور در ادارات، مدارس، دانشگاه‌ها و عرصه‌های مختلف اجتماعی منع و طرد شدند (نک: همان: ۲۵۲).

ازجمله تبعیضات و قوانین شگفت‌انگیز در روزگار استیلای طالبان منع عبور و مرور زنان به‌تنهایی در خیابان است و در صورت مشاهده با مجازات شدید همراه است. حتی شنیدن صدای زن حرام است و زنانی که صدایشان را بلند کنند مجازات می‌شوند. در بخشی از داستان بادبادک‌باز در نامه‌ای که حسن قبل از مرگش برای امیر نوشته به برخی از محدودیت‌های زنان اشاره کرده: «وزارت فساد و تقوا اجازه نمی‌دهد هیچ زنی بلند حرف بزند...» (همان: ۲۱۷).

بازتاب نگرش‌ها و تبعیض‌های جنسیتی در این داستان تنها به موارد مذکور خلاصه نمی‌شود. وضع قوانین تبعیض‌آمیز دربارهٔ نحوهٔ پوشش و لباس نیز از نکات قابل توجه در این داستان به شمار می‌رود. با تغییر نظام‌های سیاسی، رفتار فرهنگی و اجتماعی مردم جامعه نیز دستخوش تغییر می‌شود. مسئلهٔ پوشش زنان نیز تابعی از تحولات سیاسی و اجتماعی است. در هر جامعه‌ای مطالعه دربارهٔ نحوهٔ پوشش مردم چه بسا حقایق بسیاری را برای ما آشکار می‌کند. در افغانستان زنان بیش از مردان درگیر اجبار در نحوهٔ پوشش لباس اند. زندگی تحت سلطهٔ طالبانی در افغانستان، برای زنان، نوعی بازگشت به عصر تاریکی و سیاهی بود. طالبان در مورد پوشش زنان قوانین سخت‌گیرانه‌ای صادر کردند. ازجمله اینکه زنان بدون برقع نباید در انتظار حاضر شوند و باید سرتاسر بدن خود را بپوشانند. البته تا قبل از روی کار آمدن طالبان (حکومت‌های پیشین) بیشتر زنان افغان برای حفظ سنت‌ها و یا بر اساس اعتقادات مذهبی به حجاب پایبندی داشتند و این مسئله جنبهٔ اجبار نداشت، اما در زمان حکومت طالبان، استفاده از برقع جنبهٔ اجباری و قانونی به خود گرفت (نک:

همان: ۲۴۳ و ۲۴۴). البته مسئله پوشش فقط منحصر به زنان نبود بلکه مردان نیز از قوانین پوششی طالبانی مصون نماندند و مقررات سخت‌گیرانه‌ای به‌خصوص در مورد لباس افغانی وضع شد. پوشیدن لباس به سبک غربی (کت و شلوار و کراوات) در زمان حکومت طالبان برای مردان نیز ممنوع بود و مردان باید لباس محلی می‌پوشیدند که این لباس محلی عبارت بود از پیراهن بلند با شلوار پهن و گشاد، کلاه یا سرپوش و جلیقه. (نک: همان: ۲۷۳).

۷-۳. فقر اقتصادی

پیامد نظام‌های سیاسی تحمیلی و جنگ و کودتا در صدساله اخیر برای افغان‌ها چیزی جز فقر و تباهی به دنبال نداشته است. از دیدگاه جامعه‌شناسان «فقر مسئله و مفهوم اقتصادی یا اجتماعی صرف نیست، بلکه مسئله‌ای با ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و جمعیتی است. جنبه‌های مختلف فقر بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و یکدیگر را بازتولید و تقویت می‌کنند. بسیاری از مسائل امروز مانند جنگ، تضادهای قومی و ملی، مهاجرت‌های دسته‌جمعی و جرایم، ریشه در فقر و نابرابری دارد؛ بنابراین فرآیندهای علی‌یکسان فقر می‌تواند به نمودهای مختلفی از فقر بینجامد یا بالعکس علل مختلف فقر می‌تواند به نمود واحدی از فقر منجر شود» (سیف و ملکی شهرپور، ۱۳۹۴: ۶۹).

تا قبل از شروع جنگ و ورود طالبان به افغانستان، وضعیت اقتصادی مردم که غالباً از نژاد پشتون بودند در شرایط مساعدی قرار داشت و حتی بیشتر آنان صاحبان ثروت و قدرت بودند اما هزاره‌ها جزو طبقات محروم جامعه محسوب می‌شدند. با شروع جنگ و ناامنی و بخصوص ظهور طالبان، وضعیت اقتصادی مردم بخصوص پشتون‌ها تحت تأثیر شرایط سیاسی و اجتماعی قرار گرفت و فقر و نداری فراگیر شد. شیوه حکومت طالبان، دیدگاه اقتصادی و اجتماعی و نوع تعاملشان با کشورهای مختلف، جامعه را به‌سوی فقر و نابودی کشاند و ثروت تنها در استیلای خودشان باقی ماند.

در داستان بادبادک‌باز وضعیت اقتصادی جامعه و فقر و غنای مردم قبل و بعد از روی کار آمدن حکومت‌های مختلف، جنگ‌های متمادی و بخصوص استقرار طالبان به تصویر کشیده شده است، به‌عنوان مثال در قسمتی از داستان بادبادک‌باز به ملخ‌خواری مردم به علت قحطی در ایام جنگ با شوروی اشاره شده است. «او و پدرش برای جنگ با شوروی در دره پنجشیر به جهاد پیوسته بودند. مدتی بی غذا مانده بودند و برای سیر شدن ملخ می‌خوردند» (حسینی، ۱۳۸۵: ۲۶۳).

در این داستان پدر امیر شخصیت اصلی داستان تا پیش از ناامنی‌ها، تاجر موفق فرش بود، آصف و

بررسی تاریخ تحولات سیاسی و نقش حاکمیت طالبان بر پایه داستان بادبادک‌باز خالد حسینی (ص ۲۹۵-۳۱۸) آیات کنعان و همکاران ۳۰۹

خانواده‌اش نیز از طبقات مرفّه جامعه محسوب می‌شدند، اما با استیلاي طالبان، فقر و فلاکت زندگی آنان را نیز تحت الشعاع خود قرار داد به‌گونه‌ای که مثلاً اگر روزی افغانی در خانه خود مهمانی داشت، دیگر غذایی برای خود نداشت (نک: همان: ۲۴۰).

تسلط طالبان بر افغانستان بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ م باعث فراگیری گرسنگی و بدبختی در این کشور شد که تبعات اجتماعی فراوانی را به دنبال داشت، از جمله افزایش فقر و گداپرووری که از دستاوردهای حکومت طالبان به شمار می‌رفت: «هر جا چشم می‌انداختم، فقط همین را می‌دیدم. در روزگار قدیم هم یادم می‌آید، گدا کم نبود... اما حالا گداها در هر کنج خیابانی چمباتمه زده بودند، پوشش کرباسی پاره‌پوره به تن داشتند و دست‌های گل‌آلودشان را برای سکه دراز کرده بودند» (همان: ۲۴۳ و ۲۴۴).

عوارض فلاکت‌بار وضعیت اقتصادی موجب گردید تا بسیاری از خانواده‌های فقیر برای زنده ماندن و امرارمعاش حتی فرزندان خود را در ازای مبلغی به فروش برسانند تا نیازهای خود را برطرف کنند و از همه شگفت‌آورتر آنکه معامله فرزند تنها مختص خانواده‌های فقیر نبود بلکه حتی گاهی مدیران یتیم‌خانه‌ها نیز از شدت فقر و نیاز و عدم تأمین مالی، ناچار بودند بچه‌های یتیم‌خانه‌ها را به طالبان بفروشند تا در ازای آن پولی به دست آورند: «همه دار و نداری را که داشتم و ارث برده بودم، فروختم تا این محنت‌کده را بگردانم... اگر یک بچه به او (طالبان) نمی‌دادم، ده تا را می‌برد. پس گفتم یکی را ببرد و باقی را به خدا واگذار کردم. غرورم را زیر پا می‌گذارم و این پول کثافت... این پول آلوده را قبول می‌کنم، بعد می‌روم بازار و برای بچه‌ها خوراکی می‌خرم» (همان: ۲۵۵).

فروش اعضای بدن برای تأمین مایحتاج زندگی از دیگر نشانه‌های فلاکت‌بار وضعیت اقتصادی در افغانستان است. در جایی از داستان آمده: «چند خیابان آن طرف‌تر از میدان پشتونستان، فرید به دو مرد اشاره کرد، می‌دانی دارند چه می‌کنند؟ سر پای مصنوعی چک‌وچانه می‌زنند. می‌خواهد پایش را بفروشد... فرید سرش را پایین آورد. تو بازار سیاه آن را خوب می‌خرند. می‌شود با آن یکی دو هفته شکم بچه‌ها را سیر کرد» (همان: ۲۵۷).

آسیب به منابع طبیعی به دلیل فقر و فاقه از جمله مواردی است که در این داستان به آن اشاره شده. افغانستان اقلیمی کوهستانی به شمار می‌رود و زمستان‌های سرد و سختی دارد، مردم به دلیل دسترسی نداشتن به امکانات گرمایشی حتی مجبورند درختان خیابان‌ها را قطع کنند. در این داستان وقتی که امیر از فرید می‌پرسد که چرا در خیابان‌های کابل درختی نیست، او در پاسخ می‌گوید: «مردم در زمستان آن‌ها را برای سوخت بریدند» (همان: ۲۴۵). نکته حائز اهمیت در این شاهد مثال که تلویحاً بدان اشاره شده مسئله

تخریب محیط زیست است که خود معلول نابرابری‌های اجتماعی و سیاسی و استفاده نابجا از طبیعت به شمار می‌رود و از جمله عوامل مهم تضييع حقوق انسان‌هاست. در مسئله تخریب محیط زیست نظام‌ها و حکومت‌های سیاسی نقش موثری دارند. دولت‌های مختلف خارجی و داخلی و محلی گاه با جنگ‌ها و درگیری‌ها و حتی تحت عنوان عمران و آبادی (استعمارگری) و تبدیل و تخریب منابع طبیعی نقش مهمی در نابودی فزاینده محیط زیست ایفا می‌کنند. روی هم رفته به یغما بردن و غارت منابع طبیعی سرزمین‌های تحت سلطه از جمله اقدامات و اهداف استعمارگران است.

۷-۴. جنگ، کشتار و ناامنی

جنگ رویدادی پیچیده است و هرچند دستاورد سیاست‌های غلط و اشتباه به شمار می‌رود اما عمیقاً بر نهادها و زندگی اجتماعی تأثیر می‌گذارد. جنگ جمعیت را جابه‌جا می‌کند، زیرساخت‌ها را از بین می‌برد، فرایند تعلیم و تربیت را مختل می‌سازد و اثرات زیست‌محیطی منفی به وجود می‌آورد. جنگ برای کشور افغانستان، رهاوردی جز آشوب و عقب‌ماندگی به دنبال نداشته است. اشغال افغانستان توسط شوروی و تشکیل حکومت کمونیستی ببرک کارمل، مسیر زندگی بسیاری از مردم افغانستان را تغییر داد. در این داستان تبعات جنگ را به وضوح می‌توان مشاهده کرد؛ پدیده مخرب که این کشور را از جنبه‌های مختلف قربانی کرد. در نتیجه تهاجم شوروی، شهر کابلی که روزگاری زیبا و پر نقش و نگار بود با «لاشه سوخته تانک‌های قدیمی شوروی» آکنده گردید (نک: همان: ۲۴۲). دوران سلطه کمونیست‌ها دوران ترس و خفقان و بی‌اعتمادی بود. در بخشی از این داستان آمده که افغانستان در روزگار جنگ با شوروی به دو بخش تقسیم شده بود: قسمت طرفداران حکومت و قسمت مخالفان حکومت. در این ایام حتی مردم به دلیل اختلاف نظر شدید دست به کشتار یکدیگر می‌زدند (نک: همان: ۱۱۶).

جنگ و ناامنی بر جوانب مختلف زندگی افراد تأثیر منفی بر جای گذاشت و بسیاری از جنبه‌های زندگی افراد را با چالش‌های فراوانی مواجه کرد. جنگ بین شوروی و گروه‌های جهادی، امنیت در افغانستان را خدشه‌دار کرد. در سال ۱۹۸۱ به علت ناامنی‌های موجود در جنگ شوروی و افغانستان، امیر و پدرش تصمیم گرفتند که به صورت قاچاقی از کابل خارج شوند. در همین جنگ برخی از مردم افغانستان به سبب تهدید و یا منافع مادی، نقش جاسوس و خبرچین را برای نظام بازی می‌کردند؛ اعتمادی در کار نبود و ناامنی و بی‌اعتمادی و تأمین منافع شخصی بیداد می‌کرد و حتی برادر به برادر خود اعتمادی نداشت. در این داستان وقتی امیر و پدرش قصد خروج از افغانستان را داشتند به دلیل بی‌اعتمادی، این موضوع را با کسی در میان

نگذاشتند حتی با مستخدم و اهل خانه (نک: همان: ۱۱۶).

تغییر نظام‌های سیاسی و جنگ در افغانستان جز خرابی و ویرانی چیزی بر جای نگذاشت. امیر شخصیت اصلی داستان، وضعیت افغانستان را بعد از اشغال توسط شوروی این‌گونه توصیف می‌کند: «مدّت‌ها پیش از آنکه ارتش روسیه به خاک افغانستان قدم بگذارد، مدّت‌ها پیش از آنکه دهات سوزانده و مدارس نابود شوند، مدّت‌ها پیش از آنکه مین‌ها را چون تخم مرگ همه‌جا بکارند و کودکان را در گورها پر از سنگ چال کنند، کابل برای شهر ارواح شده بود. شهری پر از ارواح لب‌شکری» (همان: ۱۳۹).

در این داستان به نحوه کشتار مردم افغانستان نیز اشاره شده، مثلاً در بخشی از داستان پدر کمال برای پدر امیر چگونگی مرگ همسرش را توصیف کرده (نک: همان: ۱۲۴). یا وقتی که رحیم خان درباره چگونگی قتل علی توضیح می‌دهد: «دو سال پیش درست نزدیک بامیان با انفجار یک مین کشته شد، مین. آیا راه بهتری از این برای مرگ افغان‌ها هست، امیر جان؟!» (همان: ۲۰۸).

۷-۵. تحمیل قوانین ظالمانه نظام‌های سیاسی بر مردم

با استقرار حکومت‌های مختلف و نظام‌های سیاسی بر افغانستان، شاهد وضع قوانین و دستورالعمل‌های مختلفی هستیم که برخی از نظام‌های سیاسی، آن را با زور بر مردم افغان تحمیل کرده‌اند، قوانینی که البته نه تنها به نفع مردم نبوده بلکه چه بسا تأثیرات زیانباری بر سرنوشت افراد بر جای گذاشته و تنها حکومت‌ها و دولت‌ها از آن بهره برده‌اند، از جمله نظام‌های سیاسی‌ای که قوانین سخت‌گیرانه آن تبعات منفی فراوانی بر سرنوشت آحاد جامعه داشته، حکومت طالبان است. آن‌ها به‌گونه‌ای متعصبانه به قوانین شریعت اعتقاد داشته و برداشت ویژه‌ای از احکام دین دارند. آن‌ها با قوانین و افعال متعجربه خود، خشونت و ریختن خون را به امری عادی در افغانستان تبدیل کرده‌اند. در بخشی از داستان جلوه‌هایی از این گونه رفتار را مشاهده می‌کنیم. امیر پس از مدتی اقامت در آمریکا به محض ورود به افغانستان با صحنه‌های خشونت باری مواجه می‌شود. (نک: همان: ۲۵۷)

قلم‌ها به سلاح تبدیل شده و بیداد و ترس و اختناق جامعه را فراگرفته و خشونت در میان مردم رواج یافته بود. طالبان قوانین خود را با زور و اجبار به مردم جامعه تزریق می‌کردند و اعمال خود را موجه جلوه می‌دادند. نویسنده به اعمال خشونت‌بار و سبانه آنان مانند سنگسار در ملأعام نیز اشاره کرده است. (نک: همان، ۲۶۷ و ۲۶۸). مردم افغانستان وقتی که طالبان کنترل کابل را به دست گرفتند، جشن گرفتند و تصوّر می‌کردند که نجات نزدیک است، غافل از اینکه به گرداب مهلک دیگری گرفتار آمده بودند، قوانین و اعمال طالبان

چهره شهر را تغییر داده و این بار بدتر از گذشته، آشوب و ناامنی و فقر و فاقه همه جا را فرا گرفته بود. (نک. همان: ۲۰۲) غیرنظامی‌ها با راکت‌ها، مین‌ها و موشک‌های تصادفی کشته می‌شدند. کابل در میان جناح‌های مختلف تکه‌تکه و تجزیه شده بود. شرح آشفتگی‌های افغانستان را در نامه‌ای که حسن قبل از مرگش برای امیر نوشته به وضوح می‌توان دریافت: «افسوس که افغانستان نوجوانی ما مدّت‌هاست که مرده. مهربانی از این سرزمین رخت بسته و نمی‌توان از این همه کشت و کشتار گریخت. کشتار مدام. در کابل ترس همه چیز است. در خیابان‌ها، در استادیوم، در بازارها ترس قسمتی از زندگی ما در اینجا شده. امیر آقا! وحشی‌هایی بر وطن ما حکومت می‌کنند!» (همان: ۲۱۷).

تنها تفریحی که در نظر طالبان مجاز و قانونی بود و ممنوعیت شرعی نداشت، مسابقات فوتبال بود که با قوانین خاصی طالبانی برگزار می‌شد. نتیجه بازی اگر دلخواه طالبان نبود، ممکن بود خون‌های بسیاری ریخته شود. در داستان بادبادک‌باز به بازی فوتبالی اشاره شده که بیشتر به صحنه جنگ تن‌به‌تن شباهت دارد تا بازی: «اصلاً چمنی در بین نبود، فقط خاک و خل بود. سر آخر که دو تیم به میدان آمدند به‌رغم گرما همه شلوار بلند پوشیده بودند و بازی شروع شد، دنبال کردن توپ در گردوغباری که لگدهای بازیکنان بلند می‌کرد مشکل بود. شلاق در دست در راهروها می‌گشتند و هرکس را که بلند هورا می‌کشید می‌زدند.» (همان: ۲۶۶).

خلاصه آنکه با روی کار آمدن طالبان، حتی بسیاری از حقوق بدیهی و اولیه مردم نیز نادیده گرفته شد، در این داستان هنگامی که کارمند سفارت آمریکا، برای خروج سهراب از امیر گواهی فوت والدینش را می‌خواهد با تعجب پاسخ می‌دهد: «گواهی فوت؟! گویا داریم از افغانستان حرف می‌زنیم! بیشتر مردم در آنجا گواهی تولد هم ندارند!» (همان: ۳۲۶).

۷-۶. اختلال در نظام بهداشتی و تبعات آن

از جمله موضوعات بسیار مهم در پیشرفت هر سرزمینی سلامت جسمی، روحی و روانی مردم آن جامعه است. سیاست حاکم بر جامعه بر نظام بهداشتی اثرات مستقیمی بر جای می‌گذارد و در نتیجه بر سلامت روحی و روانی جامعه تأثیرگذار است. سرزمین افغانستان در چند دهه اخیر به دلیل ناامنی، جنگ، فساد و حکومت‌های بی‌تدبیر و بنیادگرا نه تنها در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی بلکه در حوزه سلامت جسمی و روحی و روانی نیز آسیب‌های فراوانی را متحمل شده، افسردگی و اضطراب، نگرانی و ترس و خودکشی از آثار مخرب این وضعیت به شمار می‌رود.

خودکشی از رایج‌ترین نتایج آسیب‌ها و بیماری‌های روحی و روانی در بین مردان و زنان افغانستان است. مردم در طول سالیان جنگ و ناامنی و خفقان، شاهد وقایع مشقت‌باری بوده‌اند که سلامت روح و روانشان را تهدید کرده، این مسئله نه تنها در میان ساکنان این کشور، بلکه حتی در میان مهاجران افغانی سایر کشورها نیز به چشم می‌خورد. مهاجران افغانی در طول مسیر مهاجرت و حتی اقامت، شاهد انواع و اقسام فشارهای روحی و روانی، مصیبت از دست دادن نزدیکان، سختی و فشار کار، درد غربت و تحقیر بوده‌اند و این اوضاع مشقت‌بار بارها موجب شده که خود را از قید حیات رها کنند و دست به خودکشی بزنند. در داستان بادبادک‌باز، پدر کمال وقتی که پسرش را از دست می‌دهد، دست به خودکشی می‌زند (نک: همان: ۱۲۷). فقدان آینده روشن پیش روی مردم افغانستان موجب افزایش نرخ خودکشی و افسردگی در این کشور شده است. شدت پیامدهای جنگ موجب شده که خودکشی حتی در بین کودکان نیز افزایش یابد. در این داستان وقتی که پسر حسن (سهراب)، نتوانست همراه امیر به آمریکا برود، تصمیم گرفت که خود را از قید حیات خلاص کند زیرا مردن از نظر او بهتر از بازگشت به یتیم‌خانه بود (نک: همان: ۳۴۰).

آثار مخرب جنگ بر روحیه افراد موجب گسست ناگهانی وابستگی‌های عاطفی می‌شود، مسلماً کودکان در این میان آسیب‌پذیرترند، اما مسئله اصلی این است که این موضوع تنها به دوران کودکی منحصر نمی‌شود و شخصیت کودک تا دوران بزرگسالی نیز به سبب آسیب‌هایی که دیده همچنان خدشه‌پذیر و نامتعادل است. در این داستان به بیماری‌های روحی سهراب (شخصیتی که از دوران کودکی شاهد انواع جنگ‌ها و ناامنی‌ها و بلاها و مصیبت‌ها بوده) اشاره شده است مانند ترس و هراس دائمی، انزوا، از دست دادن اعتماد به جنس مخالف و ترجیح دادن سکوت مطلق. سهراب همواره بار سنگین تجربه دردناک دوران کودکی خود را به دوش می‌کشد او در کودکی از پدرش جدا می‌شود، آزار جنسی می‌بیند و پس از آن می‌پندارد که «کثیف و پر از گناه» است. او حتی از ارتباط عادی با امیر ترسان است و با «مشت‌های فرورفته در بغلش» عقب می‌نشیند.

شهروندان افغانی از بیماری‌های جسمی نیز رنج می‌برند. در این داستان پدر امیر به علت غربت و دوری از وطن و فشارهای ناشی از آن به سرطان مبتلا شده و دوستش، رحیم خان، نیز به بیماری سل مبتلا است.

۷-۷. مهاجرت

مهم‌ترین و اولین پیامد اجتماعی جنگ و ناامنی، مهاجرت است. هنگامی که ادامه زندگی در کشوری دشوار می‌شود افراد برای نجات خود از این گرداب به کشورهای دیگر پناه می‌برند. خالد حسینی نیز در داستانش به

وضعیت مهاجران غیرقانونی افغان و مشقات ناشی از مهاجرت اشاره کرده است. مردم افغانستان به دلایل مختلفی از جمله جنگ، مسائل سیاسی، اقتصادی و محدودیت‌های فراوان امکان زندگی در کشور خود را نداشته و ناچار به ترک آن شده‌اند. در سال ۱۹۸۱ بعد از جنگ بین افغانستان و شوروی، بسیاری از مردم تن به مهاجرت دادند. در این داستان نیز شخصیت‌های اصلی یعنی امیر، به همراه خانواده و همراهانشان مهاجرت کرده‌اند و در طی مسیر متحمل اذیت و آزار فراوانی شده‌اند. سربازان روسی در سال ۱۹۸۹ عقب‌نشینی کردند. جنگ در افغانستان بیشتر از یک میلیون کشته بر جای گذاشت و بسیاری از مردم به کشورهای همسایه مانند ایران و پاکستان پناهنده شدند (نک: همان: ۱۸۶).

وضعیت زندگی مهاجرین پس از ترک وطن نیز از موضوعات قابل تأمل است زیرا بسیاری از آنان از نظر اجتماعی، فرهنگی و شغلی با چالش‌هایی مواجه می‌شوند. در این داستان نیز به گوشه‌ای از تبعات مهاجرت اشاره شده مثلاً با مهاجرت امیر و پدرش به آمریکا، روش زندگی آنان نیز دچار تغییر و تحول گردید. آن‌ها که پیش از این در کابل در رفاه کامل زندگی می‌کردند و به‌گونه‌ای در ردیف اشراف و اعیان به شمار می‌آمدند، اکنون پس از مهاجرت برای گذران زندگی خود به‌ناچار به کارگری و کارهای خدماتی روی آوردند و زندگی محقرانه‌ای را آغاز کردند.

۷-۸. کودک‌آزاری

کودک‌آزاری پدیده‌ای شوم و درواقع یک آسیب اجتماعی محسوب می‌شود که آثار مخرب آن مدت‌ها روح و روان کودک را تحت تأثیر قرار می‌دهد و التیام مشکلات روحی و جسمی ناشی از کودک‌آزاری گاهی ماه‌ها و حتی سال‌ها به طول می‌انجامد. در داستان بادبادک‌باز سهراب که مورد تجاوز طالبان قرار گرفته دچار نوعی اختلال روانی شده و می‌پندارد کتیف است (نک: همان: ۳۱۶). در عرصه قدرت‌طلبی، ناامنی و جنگ، آسیب روحی و جسمی به کودکان بدترین پیامد اجتماعی محسوب می‌شود. کودکان در شرایط آشفته جنگی ناچارند با ترس و اضطراب دائمی و با کمترین امکانات روزگار را سپری کنند. خالد حسینی در داستان خود به وادار کردن کودکان به کارهای اجباری، تجاوز جنسی و رقصاندن آنان در محافل اشاره کرده است. مثلاً در بخشی از داستان صاحب یتیم‌خانه به امیر می‌گوید: «یک افسر طالبان هست که ماهی یکی دو بار به اینجا سر می‌زند. با خودش پول نقد می‌آورد. نه‌چندان، اما از هیچ بهتر است. چشمان بی‌قرارش به من افتاد و از من غلتید: معمولاً یکی از دختر بچه‌ها را می‌برد؛ اما نه همیشه.» (همان: ۲۵۴).

در زمان استیلای طالبان زنان اجازه نداشتند که در ملاعام برقصند، اما به‌جای آنان پسران خردسال و

نوجوان درحالی که لباس زنانه به تن دارند برای مردان می‌رقصند. در افغانستان «بچه‌بازی» نوعی استفاده از پسران خردسال و نوجوان برای خوش‌گذرانی است. طالبان از پسران خردسالی که به‌عنوان همکار با خود همراه دارند، برای این‌گونه مقاصد استفاده می‌کنند. طالبان مجبورشان می‌کنند تا لباس زنانه به تن کنند، کلاه‌گیس بر سر گذارند و خود را مانند زنان بیاریند و در برابرشان برقصند. در این داستان بارها به کودک‌آزاری پسران اشاره شده، به‌عنوان نمونه هنگامی که امیر نزد طالبان می‌رود تا سهراب را از دستشان رها کند سهراب را در چنین وضعیتی می‌بیند. «بعد در باز شد و نگهبان آمد تو. یک ضبط صوت استریو با بلندگو روی شانه‌اش گذاشته بود. پشت سرش پسر بچه‌ای که پیرهن - تنبان فیروزه‌ای گل‌وگشادی پوشیده بود، وارد شد... سرش تراشیده بود و به چشم‌هایش سرمه مالیده بودند و گونه‌هایش با سرخی مصنوعی برق می‌زد. وسط اتاق که ایستاد، خلخال‌های پایش دیگر جلنگ جلنگ نکرد... یکی از نگهبان‌ها دکمه‌ای را فشار داد و موسیقی پشتو اتاق را پر کرد... سهراب دست‌ها را بلند کرد و آهسته چرخید.» (همان: ۲۷۷ و ۲۷۸).

۷-۹. افزایش کودکان یتیم و بی‌سرپرست

جنگ‌های متمادی، اشغال افغانستان توسط روس‌ها و درگرفتن جنگ میان گروه‌های جهادی و طالبان، ضمن از بین بردن امنیت و آرامش در این کشور، جان بسیاری از مردم بی‌گناه را نیز گرفت و تبعات آن نیز افزایش کودکان بی‌سرپرست بود. در این داستان بارها به این موضوع اشاره شده؛ مثلاً امیر شخصیت اصلی داستان معتقد است که تعداد پدران در افغانستان کم شده چون بیشترشان در ماجرای درگیری‌ها و جنگ‌های داخلی کشته شده‌اند: «جنگ‌ها، پدر را در افغانستان به چیز کمیابی بدل کرده بود» (همان: ۲۴۴).

در بخش دیگری از داستان نیز آمده: «پس از هر فاجعه‌ای، چه طبیعی باشد، چه انسانی (و طالبان فاجعه است، امیر، باور کن) همیشه تشخیص اینکه بچه‌ای یتیم شده دشوار است. بچه‌ها را در اردوگاه‌های آوارگان جا می‌دهند، یا پدر و مادرها چون نمی‌توانند از آن‌ها نگهداری کنند ترکشان می‌گویند. این اتفاق همیشه تکرار می‌شود» (همان: ۳۳۳).

این کودکان که بی‌سرپرست می‌شوند به یتیم‌خانه‌ها سپرده می‌شوند. در این داستان محیط یتیم‌خانه‌ها نیز به تصویر کشیده شده، معمولاً آب و برق یتیم‌خانه‌های فعال قطع است و کودکان از لحاظ اسکان، بهداشت و تغذیه در وضعیت نامناسبی به سر می‌برند. تأمین مواد غذایی، لباس، دارو و سوخت از بزرگ‌ترین مشکلاتی است که یتیم‌خانه‌ها و کودکان یتیم افغانستان با آن دست‌به‌گریبان‌اند (نک: همان: ۲۵۱ و ۲۵۲).

۷- ۱۰. فاصله طبقاتی

در داستان بادبادک‌باز، به انواع تبعیضات و فاصله طبقاتی (ثروتمند و فقیر) اشاره شده است، البته فاصله طبقاتی از جمله معضلاتی است که دامن‌گیر بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته شده است. افغانستان در ردیف کشورهای قرار دارد که در آن به‌شدت فاصله طبقاتی وجود دارد. خالد حسینی از زبان امیر شخصیت اصلی داستان به تفاوت طبقاتی در جامعه افغانستان در دهه هفتاد میلادی (۱۹۷۵) قبل از اشغال افغانستان توسط شوروی و حتی پس از آن اشاره کرده است. در بخشی از این داستان خانه پدری امیر به‌عنوان نماینده قشر ثروتمند توصیف شده: «همه عقیده داشتند که بابای من، قشنگ‌ترین خانه محله وزیر اکبر خان را ساخته... مدخل وسیعی مزین به باغچه‌ها گل‌رُز در دو سو به خانه درندشتی با کف مرمرین و پنجره‌های عریض ختم می‌شد» (همان: ۱۰).

در این داستان جایگاه و محل سکونت طبقه ثروتمند (پشتون) و محل سکونت طبقه مستضعف (هزاره) نیز توصیف شده، هزاره‌ها حتی از کمترین امکانات شهروندی محروم‌اند و تا آخر عمر باید به‌عنوان پیشخدمت زندگی کنند. تفاوت دوخانه امیر و حسن، فاصله طبقاتی جامعه افغانستان را به‌خوبی نشان می‌دهد (نک: همان: ۱۱ و ۱۲). فقرا فصل زمستان را دوست ندارند، زیرا امکانات کافی مثلاً بخاری ندارند. اما ثروتمندان از آمدن فصل زمستان خوشحال‌اند زیرا از سرمای آن رنج نمی‌برند. امیر می‌گوید: «زمستان فصل محبوب هر بچه‌ای در کابل بود، یا حداقل آن بچه‌هایی که پدرشان می‌توانستند یک بخاری آهنی خوب بخرند» (همان: ۵۳).

۸. نتیجه‌گیری

داستان بادبادک‌باز اثر خالد حسینی تصویری واقع‌گرایانه از جامعه افغانستان را به جهانیان ارائه داده است، اثری که مقاطع مختلف حیات این کشور را شامل می‌شود، از پادشاهی ظاهر شاه گرفته تا اشغال افغانستان توسط شوروی و استیلای مجاهدین و حکومت طالبان. در واقع این داستان واکنشی به ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه افغانستان در مواجهه با حوادث چند دهه اخیر است. در فضای حاکم بر این داستان می‌توان ابرهای سیاه بی‌ثباتی سیاسی، محیط تبعیض‌آمیز، درگیری‌های قومی و اختلافات مذهبی ریشه‌دار و رنج و تباهی مردم را به‌وضوح مشاهده کرد که هر یک به‌عنوان مانع و سدی بر سر راه پیشرفت مردم قد برافراشته و آن‌ها را از رسیدن به آرزوهایشان بازداشته است همچنین هر یک از این عوامل می‌تواند نقش بازدارنده‌ای در شکل‌گیری رشد و شخصیت مردم جامعه ایفا کند. محدودیت‌های سیاسی، قوانین

تحمیلی، آداب و سنن دست و پا گیر و اختلافات قومی و نژادی، از جمله موانعی است که شخصیت‌های داستان به نوعی با آن درگیرند. جنگ و درگیری و تغییر پیاپی نظام‌های سیاسی شکست‌خورده با رویکردهای متفاوت در اضمحلال جامعه نقش بسزایی دارد. تأثیرات این تغییر و تحولات مخرب می‌تواند بلندمدت و یا کوتاه‌مدت باشد و دامن همهٔ آحاد جامعه را بگیرد.

از بین انواع مختلف مؤلفه‌ها و عوامل مختلف سیاسی که در این مقاله به آن اشاره کردیم مهم‌ترین و تأثیرگذارترین آن در این داستان تبعیض نژادی و قومی است. معضلی که همواره جامعهٔ افغانستان با آن دست‌وپنجه نرم کرده. همچنین نگرش‌های جنسیتی که بخش اعظمی از جامعه یعنی زنان با آن درگیرند. از فضای داستان به خوبی می‌توان استنباط کرد که زنان در چنین جامعه‌ای قربانی اصلی جنگ‌ها و ناامنی‌ها هستند. آمال و آرزوی زن افغانی در حصار تعصبات و محدودیت‌های جامعهٔ مردسالار رنگ می‌بازد. از مفاد داستان می‌توان نتیجه گرفت که تحولات سیاسی در چند دههٔ اخیر تأثیرات جبران‌ناپذیری بر وضعیت جسمی و روحی و روانی مردم بر جای نهاده، به گونه‌ای که آن‌ها را به سمت جنایت علیه خود (خودکشی) سوق داده است تا از وضعیت فعلی خود خلاص شوند. کودک‌آزاری و کودک‌فروشی از پیامدهای دیگر جامعهٔ بیمار است. در سایهٔ جنگ و فقر، انسانیت و اخلاقیات رنگ باخته، علاوه بر اینکه شرایط سخت زندگی و فقدان امنیت و رفاه در افغانستان در چند دههٔ اخیر باعث شده که بسیاری از افغانی‌ها به کشورهای دیگر مهاجرت کنند تا بتوانند به دور از خشونت و جنگ، در امان و امنیت زندگی کنند. مهاجرتی که البته تبعات خاص خود را دارد.

منابع

- انوشه، حسن (۱۳۸۱) دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- تایسن، لوئیس (۱۳۸۷) نظریه‌های نقد ادبی معاصر، ترجمهٔ مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسین، تهران: حکایت قلم نوین، نگاه امروز.
- جانسون، کریس (۱۳۸۰) افغانستان کشوری در تاریکی، ترجمهٔ نجله خندق، تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی آبه.
- حسینی، خالد (۱۳۸۵) بادبادک‌باز، ترجمهٔ مهدی غیرائی (چاپ هفدهم)، تهران: انتشارات نیلوفر.
- خاتمی خسروشاهی، سید ابراهیم (۱۳۸۳) آسیا (۳) ویژهٔ افغانستان پس از طالبان، تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران.
- رشید، احمد (۱۳۷۹) طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، ترجمهٔ اسدالله شفایی و صادق باقری، تهران: انتشارات دانش هستی.
- رهنورد زریاب، اعظم (۱۳۸۴) «خمسده اولیه»، کتاب ماه ادبیات، ش ۹۴، ص ۳۰ تا ۳۵.

- سیستانی، محمد اعظم (۱۹۹۵) مقدمه‌ای بر کودتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان، سوئد: اداره دار النشر افغانستان.
- سیف، الله‌مراد و مجتبی‌الملکی شه‌ریور (۱۳۹۴) «مفهوم شناسی و ارزیابی فقر اقتصادی» به‌عنوان زمینه‌ساز تهدید امنیت اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران»، آفاق امنیت، ش ۲۷، ص ۶۷ تا ۱۰۶.
- شجاعی، سید اسحاق (۱۳۸۵)، میراث شه‌رزاد در افغانستان، تهران: نشر عرفان.
- صفاری، غلامعلی (۱۳۹۵) طالبان، تهران: موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- علی‌آبادی، علیرضا (۱۳۹۵) جامعه و فرهنگ افغانستان، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- غیائی، جلیل (۱۳۹۱) «بررسی جنگ‌های قبیله‌ای و مفاهیم پسا استعماری موجود در رمان بادبادک‌باز خالد حسینی»، زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۴، ص ۳۰۵-۳۲۳.
- قادری، حمیرا (۱۳۸۷) بررسی روند داستان‌نویسی در افغانستان، تهران: انتشارات روزگار.
- کاظم، سید عبدالله (۲۰۰۵) زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد، کالیفرنیا: انتشارات و مطبعه میومند.
- کوزنا، لورل (۱۳۸۳)، افغانستان، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: انتشارات ققنوس.
- گریگوریان، وارثان (۱۳۹۱) ظهور افغانستان نوین، ترجمه علی‌عالمی کرمانی، تهران: شریعتی افغانستانی.
- مارسدن، پیتر (۱۳۷۹) طالبان، جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: انتشارات مرکز.
- محمدی، محمدحسین (۱۳۸۸) تاریخ تحلیلی داستان‌نویسی افغانستان، تهران: نشر چشمه.
- مزده، وحید (۱۳۸۲) افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، تهران: نشر نی.
- مصباح‌زاده، محمدباقر (۱۳۸۸) تاریخ سیاسی مختصر افغانستان، تهران: مرکز پژوهش‌های آفتاب.
- معبودی، فرحناز و علی‌محمد موذنی (۱۳۹۷) «نقد اجتماعی سیاسی رمان بادبادک‌باز به روش ساختگرایی گلدمن»، متن پژوهی ادبی، ش ۷۵، ص ۱۰۵-۱۲۸.
- نوروزی، زینب و همکاران (۱۳۹۳)، «تحلیل جامعه‌شناختی شخصیت در رمان بادبادک‌باز»، متن‌پژوهی ادبی، ش ۶۰، ص ۱۷۰-۱۴۵.
- یارشاطر، احسان و همکاران (۱۳۸۲) ادبیات داستانی در ایران زمین، ترجمه پیمان متین، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- Ahmadi, Wali. (2008). Modern Persian literature in Afghanistan: Anomalous visions of history and form. Routledge.